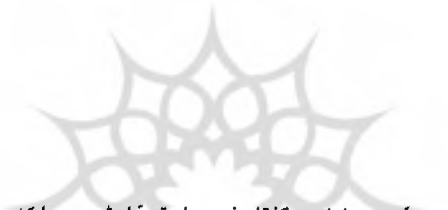


● جادوی پنهان و خلیسه ناریسی

■ سینما و تلویزیون به مثابه رسانه گروهی

● سید مرتضی آوینی



■ «سینما و تلویزیون به مثابه رسانه گروهی» عنوان کلی چهار مقاله درباره تلویزیون و سینماست بدان اعتبار که رسانه‌هایی گروهی هستند یا وسایلی در خدمت ارتباط جمعی. در مقاله اول - «جادوی پنهان و خلیسه ناریسی» - معنای «وسیله» و ماهیت آن مورد بحث قرار می‌گیرد. در مقاله دوم، معنای «اوقات فراغت» و رابطه آن با رسانه‌های گروهی مورد تحقیق واقع خواهد شد. در مقاله سوم، مفهوم «رسانه گروهی یا وسیله ارتباط جمعی»، با عنایت به آن ضرورت‌هایی که وجود این رسانه‌ها را ایجاب کرده است بررسی خواهد گردید و در مقاله چهارم درباره «برنامه‌سازی برای تلویزیون» سخن خواهیم گفت. ان شاء الله.

حجت و دلیل به گفتار غربیها متوسل شوم چرا که از يك سو اعتقاد دارم آنها خود قادر به شناخت حقیقی خود و جامعه خود نیستند و از سوی دیگر، هرچه را که از قول آنها ذکر کنیم باز هم هستند کسانی که در همان باب اقوالی کاملاً مخالف برزبان و قلم خویش رانده باشند زیرا که تفرقه و تشتت آراء از لوازم ذاتی و لاینفک تمدن غرب است. اما با این همه اکنون قصد دارم که محور اصلی مباحث این مقاله را سخنانی قرار دهم که «مارشال مک لوهان»^۱ در باب «رسانه‌ها و پیام» گفته است.

اکنون زندگی ما، و بخصوص کودکان و نوجوانانمان، در اوقات فراغت^۲ نظم مسلکی خویش را از دست داده و نظامی متناسب با برنامه‌های تلویزیون گرفته است و به همین علت در صبح روزهای جمعه برای آنکه برنامه‌های تلویزیون با نماز جمعه معارضه نکند، برنامه‌ها را قطع می‌کنند، اما در هنگام اذان مغرب که برنامه‌ها فقط برای بخش مختصری قرآن، اذان و چند جمله‌ای مناجات قطع می‌شود و بعد برنامه‌ها ادامه پیدا می‌کند. بازار مساجد بسیار کساد است؛ علاوه برآنکه ما و کودکانمان برای تماشای فیلم سینمایی عصر جمعه، نمازمان را درست در آخرین فرصت ممکن به جای می‌آوریم. باز خدا پدرشان را بیامرزد که برنامه‌ها را فقط تا ساعت بیست و سه ادامه می‌دهند و لااقل زمستانها نماز صبح مسلمین قضا نمی‌شود.

این امر پیش از آنکه به برنامه‌های تلویزیون ارتباط پیدا کند به آن «جادوی پنهان» یا «بار ناخودآگاه» ارتباط دارد که در «ذات تلویزیون» نهفته است و اینکه نظام زندگی ما اکنون ضرباهنگ خویش رانه از «دین» که از «تکنولوژی» می‌گیرد.

در درون خانه، تلویزیون، روابط متقابل اعضای خانواده را با یکدیگر بریده‌است و با وجود يك تلویزیون روشن، دیگر جمع واحدی درخانه تشکیل نمی‌شود. همه فرد فرد، جدا از هم نشسته‌اند و رابطه‌ای فردی بین خود و تلویزیون برقرار کرده‌اند. این سخن را همه ما بارها از خانمهایی که خودشان غرق در تلویزیون نیستند خطاب به شوهرانشان شنیده‌ایم که: «با من ازدواج کرده‌ای یا با تلویزیون؟» این جمله از يك سو بیان يك واقعیت بسیار دردناک است و از سوی دیگر مبین این نکته که در میان ما هنوز نظام سنتی و مسلکی در پای نظام تکنولوژیک زندگی مدرن قربانی نشده است.

رابطه سینما و تلویزیون با مخاطبان خویش، نوعی رابطه «تسخیری» است که از طریق «ایجاد جاذبه» در تماشاگر برقرار می‌گردد. اگرچه تسخیر به میل نه به عنف و اکراه. ظاهراً هیچ‌گونه اکراه یا اجباری در کار نیست، اما اگر درست به این رابطه بیندیشیم خواهیم دید که غالباً رشته این جاذبیت نه به کمالات انسانی بلکه به ضعفهای او بند شده است^۳ و اینچنین، هرچند سخن از

یکی از احکام مشهوری که درباره سینما و تلویزیون عنوان می‌شود این است که: «اینها ظرفهایی هستند که هر مظلومی را می‌پذیرند: اینها «ابزار» هستند و این ما هستیم که باید از این ابزار «درست» استفاده کنیم. ... و کسی هم از خود نمی‌پرسد که» اگر اینچنین بود، چرا ما بعد از یازده سال از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، هنوز نتوانسته‌ایم از تلویزیون و سینما آن چنان که شایسته است استفاده کنیم؟»
بنده هرگز صلاح نمی‌دانم که برای اقامه

«جبر» به معنای فلسفی آن نمی‌توان گفت. «اما باید در میان مردم و تلویزیون و سینما وجود نوعی رابطه ایجابی را پذیرفت: کنش‌های سحرآمیز و غیرقابل مقاومت. مارشال مک‌لوهان در مقاله «پیام، وسیله است» مطلبی را از شخصی به نام «لئونارد دوب»^۴ نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است:

«تجزیه و تحلیل برنامه و محتوا هیچ نشانه و مدرکی از «جادوی این وسایل» یا «بار ناخودآگاه»^۵ آنها به دست نمی‌دهد. لئونارد دوب در گزارش خود به نام «ارتباطات در آفریقا» از یک آفریقایی سخن می‌گوید که هرشب رنج بسیار متحمل می‌شد تا ایستگاه لندن را روی رادیو پیدا کند و اخبار بی‌بی‌سی را بشنود، اگرچه حتی یک کلمه از آن را نمی‌فهمید. تنها هرشب در ساعت هفت، بودن در حضور آن صداها برای وی مهم بود. وضع او در برابر صدا درست مانند وضع او در برابر نغمه‌ها بود.»

این چه جاذبه‌ای است و از چه طریق عمل می‌کند و تأثیرات جادویی خود را بر کدامیک از ساختهای وجودی انسان می‌نهد؟ مک‌لوهان، هوشیارانه این تأثیرات را با اثری که موسیقی بر روان باقی می‌گذارد، قیاس می‌کند. او در بخشی از همان مقاله مذکور نوشته است:

«... تحاشی معنوی و فرهنگی که ممکن است اقوام شرقی در قبال تکنولوژی ما داشته باشند ابدأ تأثیری در وضع آنها نمی‌کند. اثرات تکنولوژی در «قلمرو عقاید و مفاهیم» حادث نمی‌شود، بلکه «الگوهای احساسی» را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد... اثرات «پول» به عنوان «وسیله» در ژاپن قرن هفدهم بی‌شبهات به تأثیر چاپ در مغرب زمین نبود. جی. بی. سنسوم^۶ می‌نویسد که اقتصاد پولی در ژاپن «موجب یک انقلاب کند ولی مقاومت ناپذیر گردید» که پس از تقریباً دو هزار سال انزوا به فروریختن حکومت فئودالی و از سرگرفتن روابط بازرگانی با خارج منجر شد.»

تأثیر موسیقی نیز بر انسان نه بر «قلمرو عقل و فهم» بلکه بر «قلمرو احساس» است و لذا انسان هرگز از عهده «تجزیه و تحلیل عقلایی» تأثیرات موسیقی بر «روان» خویش بر نمی‌آید. او ناگزیر است که این تأثیرات را در ساحت مفاهیمی چون «غم‌انگیز»، «شادی آور»، «نرم»، «داغ» و... دسته بندی کند و این مفاهیم، همگی «مفاهیم احساسی محض» هستند. آیا میان «ساحت احساس» و «ساحت عقل و فهم» رابطه‌ای نیست؟ مک‌لوهان درست می‌گوید که «اثرات تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی‌شود بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد» و اگر اینچنین نبود، امکان مقاومت در برابر آن به مراتب افزایش می‌یافت. برای درک تفاوت آن، می‌توان اثر یک «جمله فلسفی» را با اثر یک «قطعه موسیقی» مقایسه کرد. یک جمله فلسفی را مخاطب از طریق عقل ادراک می‌کند و لذا شنیدن

یا خواندن متون فلسفی جز برای آنان که «اهل تفکر فلسفی» هستند «جذاب و لذت‌بخش» نیست. اما یک قطعه موسیقی اصلاً با «ساحت ادراکات عقلانی» انسان ارتباطی مستقیم نمی‌یابد و اثرات آن «بی‌واسطه عقل و فهم»، در قلمرو احساس و روان ظاهر می‌گردد و بنابراین برای «لذت بردن» از آن نیاز به طی مقدمات برهانی نیست. تأثیر موسیقی، گستره‌ای به مراتب وسیعتر از «کلام» را شامل می‌گردد، اما «عمق تأثیر» کمتری دارد.

اثرات تکنولوژی به طور اعم، و سینما و تلویزیون به طور اخص، خارج از «حیطه مفاهیم» ظاهر می‌شود و لذا مک‌لوهان سخن از «جادوی وسایل و بار ناخودآگاه آنها» می‌گوید. تلویزیون آدمها را مفتون و مسحور می‌کند و قابل انکار نیست که سحر آن در «انسانهای ضعیف النفس، کودکان و اشخاصی که آنان را اصطلاحاً عاطفی و احساساتی می‌خوانند» بیتشر کارگر می‌افتد. سینما نیز اگر چه ماهیتاً تفاوت چندانی با تلویزیون ندارد، اما از لحاظ کمی و کیفی حیطه عمل محدودتری را شامل می‌گردد چرا که تلویزیون «عضو ثابت و بی‌بدل همه خانواده‌هاست اما رفتن به سینما ملازم با مقدماتی است مخصوص به آن که در همه شرایط ممکن نمی‌گردد. تماشای تلویزیون شرایط مخصوصی را طلب نمی‌کند اما سینما، این همه سهل‌الوصول و دست‌یافتنی نیست»^۷

در غالب انسانها «میلی درونی» برای «غفلت طلبی»، «گریز از تفکر و جدیت»، «بازی و شوخی»، «تلذذ و تفنن...» موجود است و در کودکان بیشتر «نظریه بازیها»، هم در حوزه جامعه‌شناسی و هم در حوزه روانشناسی، بر این اصل بنا شده است که افراد انسانی بعد از بزرگ شدن و پیر شدن نیز همان «الگوهای بازی» را در زندگی اجتماعی خویش بسط می‌دهند و «انگیزه‌های اجتماعی»، همان «میل بازی» هستند که تغییر شکل داده‌اند و در زیر نقابهایی از شخصیت‌های کاذب پنهان شده‌اند.

ما این نظریه را در باب «انسان به مفهوم مطلق» نمی‌پذیریم اما در عین حال صدق آن را با جز هم نه به طور مطلق- درباره جوامع غیر دینی و غیر مسلکی انکار نمی‌کنیم. «رشد عقلی» انسان در تمدن غربی منتهی به رشد «عقل جزوی و حسابگر» است و بنابراین عموم انسانها، جز متفکرین و فلاسفه، از کودکی خویش فاصله نمی‌گیرند و امیال کودکانه خویش را تا دم مرگ حفظ می‌کنند. در تمدن امروز «کودک بودن» غفلت طلبی و گریز از واقعیت، یک ارزش مقبول و محمود است و لذا کم نیستند کسانی که اگر چه از کودکی فاصله گرفته‌اند، اما برای جلب محبوبیت خود را به کودکی می‌زنند. کودک، در بهشتی برزخی بیرون از واقعیت تمدن و در کمال غفلت، اما معصومانه زندگی می‌کند و بازگشت به این عالم دور از رنج و بر از لذت و تفنن آرزوی عموم انسانهایی است که تمدن امروز آنان را از

رشد عقلانی محروم داشته است. اما تمدن سنتی و دینی مردمان را از اخلاص در بهشت زمینی و عوالم کودکی دور می‌کند، چرا که انسان سنتی و دینی «غایت حیات» خویش را در «ناکجا آبادی فراتر از جسم و زمین» می‌جوید. اگر چه از سوی دیگر، نزدیک شدن به عالم عصمت و پاکی و بی‌گناهی باز هم نزدیک شدن به عالم کودکی است اما به معنایی دیگر.

جادوی سینما و تلویزیون خارج از حیطه مفاهیم، در برزخ «تأثیرات احساسی و روانی» ظاهر می‌شود و لذا اثرات تخریبی و یا احیاناً تربیتی خویش را بیشتر بر «ضمیر ناخود» باقی می‌گذارد. اگر چه راه «دنیای خود آگاهی» نیز بر آن بسته نیست^۸. در فیلم «زندگی خارج از توازن» و یا فیلم دیگر «گادفری رجبو»^(۹)، «دگرگونی زندگی»، او قصد ندارد که به تماشاگر خویش این حقیقت را که انسان امروز در وضعی خلاف فطرت خویش می‌زند، تفهیم کند. «تفهیم و تفاهم» در حیطه «عقل و ادراک» تحقق می‌یابد و نتیجه آن نحوی از «آگاهی یا خودآگاهی» است، اما «تأثیرات روانی-عاطفی و احساسی» خارج از این حیطه محقق می‌شوند و انسان را در طول یک سیر تحولی بطی و ناخودآگاه، رفته رفته تغییر می‌دهند. این همان کاری است که از طریق سینما و تلویزیون با انسان امروز کرده‌اند و در طول نزدیک به یک قرن از اختراع سینما، «الگوهای احساسی غیر متوازنی» برای انسانها ساخته‌اند و راه بازگشت آنها را به فطرت خویش مسدود کرده‌اند. «گادفری رجبو» برای بیدار کردن انسان از این خواب سنگین غفلت از کلام استفاده نمی‌کند و روی به استدلال و اقامه برهان عقلی نمی‌آورد، چرا که اصلاً عقل بشر امروز تابع احساسات اوست و منشأیت اثری جدی در حیات او ندارد. گادفری رجبو در جستجوی راهی است که در آن یک «تنبه فطری» برای انسان موجود باشد. او دریافته است که انسان از «صورت توازن فطری» خویش خارج شده و می‌داند که این خروج به علت «نفی دین و معنویت و انکار روح» برای بشر روی داده و لذا درست در نقطه‌ای که می‌خواهد «پیام اصلی» خود را در یک «مثال فطری» ارائه دهد از «اذان» استفاده کرده است، و این انتخابی است کاملاً بجا، چرا که «روح دین» در اذان در صورتی مثالی تعیین یافته است.

«الگوهای احساسی» انسانها در جوامع مختلف مبتنی بر عادات و تعلقات و آداب و رسوم آن قوم هستند و عادات و تعلقات و آداب و رسوم نیز از فرهنگ منشأ می‌گیرند. بین فرهنگ و معتقدات رابطه‌ای کامل و مستقیم، اما ناپیدا موجود است و لذا ورود غیر مترقبه محصولات تکنولوژی به جامعه‌ای که هنوز فرهنگ و ساختاری سنتی منکب بردین دارد، به یک «تعارض ناپیدای فرهنگی» در باطن آن جامعه منجر خواهد شد.

نمی‌خواهیم بگوییم که دین و تمدن امروز منافای یکدیگرند اما این هست که اگر ما احکام عملی زندگی خویش را از دین اخذ کنیم، دیگر نخواهیم توانست از این ابزار و وسایل درست همان‌گونه که در جوامع غربی معمول است استفاده کنیم. از سوی دیگر، انسان همواره برای دستیابی به «غایاتی خاص» ابزار «متناسب» با آن را می‌سازد و بنابراین هروسيله دارای «محتوا»یی است که بدان «هویت فرهنگی خاصی» می‌بخشد. «محتوای» همه وسایل اتوماتیک «نفی کار» است، چرا که اگر انسان از کار نمی‌گریخت لاجرم در جستجوی «وسایلی خودکار» برنمی‌آمد که کار خود را برگردن آنها بیندازد. محتوای مشروبات الکلی، «نفی عقل و خودآگاهی» است و اگر انسان -اگرچه به ناحق- نیازمند به «نفی عقل و خودآگاهی» خویش نمی‌شد، هرگز مشروبات الکلی را کشف نمی‌کرد. (این سخنان متضمن احکام اخلاقی نیست و فقط در مقام تحقیق ادا می‌شود). غایت تولید یا اختراع هروسيله، اعم از ابزار اتوماتیک و یا غیر اتوماتیک، در صورت محتوا یا ماهیت آن وسیله، موجبات یا اقتضانات خاصی را به همراه دارد که لازمه وجود آن است. «اره» برای «بریدن ساخته شده است و به همین «علت غائی» است که شکل «اره» را یافته است. میخ نیز «برای» فرو رفتن ساخته شده و به همین علت غائی شکل میخ را پیدا کرده است. پس غایت ابداع و اختراع وسایل در شکل آنها ملحوظ و محفوظ است و این شکل، صورتی است که ماهیت آنان را معنا بخشیده است. خود وسیله برماهیت خویش و چگونگی کاربرد خویش حکم می‌کند. اما بعضی از وسایل هستند که با روان انسان «نسبت خاصی» برقرار می‌کنند که نمی‌توان گفت «پیام فرهنگی یا اخلاقی» خاصی دارند.

اگر انسان «بداند» که کناره‌گیری از کار باعث می‌شود تا «خالقیت روحی» او عرصه ظهور پیدا نکند و خلاقیت‌های نهفته در وجودش به فعلیت نرسد هرگز به سمت «اتوماسیون» یا خودکاری نمی‌رود، و یا حداقل آن است که اینچنین بی‌محابا و شتابزده به سوی آن نمی‌رود. پس پیدایش «اتوماسیون» در زندگی بشر فی‌نفسه در پی تعریف خاصی اتفاق افتاده است که او از «کار» دارد. «کار» شری لازمی است در جهت امرار معاش که باید از آن خلاص‌شد. (۱۰) این «پیام» اصولاً در بطن اتوماسیون نهفته است.

مارشال مک لوهان این «پیامها» را «جادوی وسایل» یا «بار ناخودآگاه» آنها می‌نامد^{۱۱} مثالهایی که او خود در این مورد آورده است می‌تواند وضوح بیشتری بدین سخن ببخشد:

«بی‌خبری پیشینیان از اثرات روانی و اجتماعی وسایل در هریک از سخنان آنان به وضوح دیده می‌شود. هنگامی که چند سال قبل ژنرال دیوید سارنرف^{۱۲} از دانشگاه نتردام آمریکا درجه دکترا افتخاری می‌گرفت این سخنانرا بیان کرد: معمولاً میل داریم که وسایل تکنولوژیک

را سیر بلای کنه‌ها سازندگان آنها قرار دهیم. مصنوعات دانش جدید به خودی خود نه بد است و نه خوب: طرقي که از آنها استفاده می‌شود ارزش آنها را معین می‌کند. این پژواک بی‌خبری رایج است. فرض کنیم قرار بود بگوییم «مربای سبب به خودی خود نه خوب است نه بد: طرقي که آن را می‌خوریم ارزشش را تعیین می‌کند.» و یا «اسلحه گرم به خودی خود نه بد است نه خوب: طرقي استفاده از آنها ارزش آنها را معین می‌کند... در گفته سارنرف نکته‌ای وجود ندارد که تاب تعمق داشته باشد زیرا او «ذات وسایل» را نادیده می‌گیرد و نارسیس‌وار از بی‌اعتبار شدن وجود خویش و گسترش آن به صورت تکنیکی جدید مسحور شده است.»

آنچه را که «مک لوهان» از زبان «ژنرال سارنرف» نقل می‌کند، از زبان بسیاری از ما می‌توان شنید. ما معمولاً ذات وسایل را نادیده می‌گیریم و ساده‌لوحانه چنین خیال می‌کنیم که از هر چیزی می‌توانیم هرطور که اراده داریم، استفاده کنیم: حال آنکه چنین نیست. تلویزیون و سینما ابزار و وسایلی نیستند که هرکس هرطور که بخواهد آنها را به کار برد و اصولاً ابزار هرچه بیشتر به سوی «اتوماسیون و پیچیدگی تکنیکی» حرکت کنند، محدودیت‌های بیشتری را براختیار و اراده آزاد انسان تحمیل می‌کنند. این سخن مک‌لوهان که «رسانه همان پیام است» به همین معناست که «رسانه‌ها موجبات و اقتضائاتی دارند که از آن نمی‌توان گریخت.» او در آغاز مقاله می‌نویسد:

«در فرهنگی مانند فرهنگ ما که از دیرباز عادت کرده است همه چیزها را از هم بشکافد تا بر آنها تسلط یابد و آنها را «وسيله» قرار دهد، اگر گفته شود که عملاً وسیله، پیام است موجب شگفتی خواهد شد. منظور این است که اثرات هروسيله بر فرد و اجتماع یعنی اثرات هر چیزی که به نوعی گسترش خود ماست، یا به گفته دیگر هرتکنولوژی جدید- نتیجه معیارهای تازه‌ای است که همراه با هریک از این وسایل در زندگی ما وارد می‌گردد»^{۱۳}. و در جای دیگری گفته است: «چاپ در قرن شانزدهم موجب تفرّد و ناسیونالیسم گردید... و ظهور ناسیونالیسم جغرافیای جهان را به صورتی درآورد که اکنون در آن هستیم.

مک لوهان در همان مقاله نوشته است:

«... پاپ پیوس دوازدهم میل داشت که مطالعاتی جدی در زمینه وسایل انجام گیرد. وی در هفدهم فوریه سال ۱۹۵۰ چنین گفت: «اغراق نیست اگر بگوییم که آینده جامعه امروز و ثبات حیات درونی آن تا حد زیادی به حفظ تعادل بین قدرت تکنیک‌های ارتباطات و قدرت عکس‌العمل فرد دارد.» در این زمینه، بشریت طی قرن‌ها با شکست کامل مواجه بوده است. پذیرش فرمانبردارانه و ناخودآگاهانه اثر «وسایل»، این وسایل را برای انسانهایی که آنها را به کار می‌برند به «زندانه‌ای بدون دیوار» مبدّل کرده است. همان‌طور که

■ مارشال مک‌لوهان:

اثرات تکنولوژی در

«قلمرو عقاید و مفاهیم» حادث نمی‌شود، بلکه

«الگوهای احساسی» را

بدون مقاومت

و به طور مستمر تغییر می‌دهد

■ ورود غیر مترقبه محصولات

تکنولوژی به جامعه‌ای

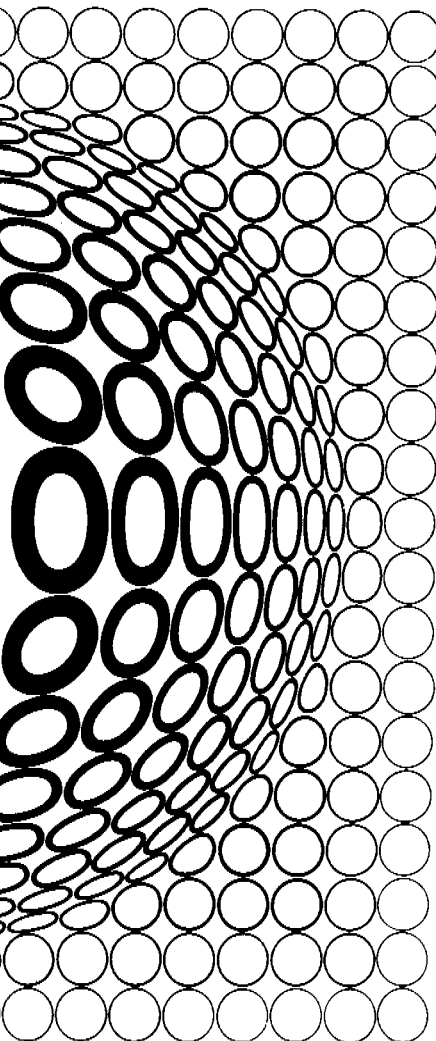
که هنوز فرهنگ و ساختاری

سنتی، متکی بر دین دارد،

به يك «تعارض ناپیدای

فرهنگی» در باطن

آن جامعه منجر خواهد شد.



ای جی لیبلینگ^{۱۴} در کتاب خود به نام «مطبوعات» گفته است، اگر انسان نداند که به کجا می‌رود «آزاد» نیست، حتی اگر برای رسیدن به آنجا تفنکی در دست داشته باشد. زیرا که هر یک از وسایل سلاح نیرومندی است که می‌توان با آن وسایل گروه‌های دیگر را تباہ کرد. نتیجه این شده است که عصر حاضر تبدیل به صحنه‌ی یکی از جنگ‌های داخلی چند جبهه‌ای گردیده که تنها محدود به دنیای هنر و سرگرمی نیست.»

مارشال مک‌لوهان معتقد است که رشد تکنولوژی خلاف آنچه تصور می‌شود نه به «آزادتر شدن» انسان بلکه به «اسارت» بیشتر می‌انجامد؛ وسایل تکنولوژیک دیوارهای نادیدنی زندانی هستند که بشر امروز در آن اسیر است. مقصود ما نه نفی تکنولوژی، که تحقیق در ماهیت آن است و لذا از خوانندگان درخواست می‌کنیم که پیش از آنکه مقاله ما به مرحله استنتاج برسد درباره‌ی مطالب آن قضاوت نکنند.

مک لوهان می‌نویسد: «... سرعت برق (الکترونیسته) موجب رسوخ تکنولوژی غرب به دورافتادترین قسمت جنگلها، صحراها و دشتها گردیده، و نمونه آن عرب بدوی سوار بر شتر است یا یک رادیو ترانزیستوری. وضع اقوامی که در سیل مغایمی غرق شده‌اند که فرهنگ گذشته آنها، ایشان را برای آن آماده نکرده است، نتیجه طبیعی تسلط تکنولوژی غربی است... در جهان خود ما نیز، به همان نسبت که به «اثرات تکنولوژی بر تشکل و تظاهرات روانی» پی می‌بریم، درک خود را از «گناه و خطا» از دست می‌دهیم.»

بسیاری از مشکلاتی که ما امروزه با آن دست به‌گیربان هستیم ناشی از همین تعارض با تناقضی است که در باطن اجتماع ما نهفته است و به چشم نمی‌آید: اینکه «ساختار سنتی اجتماع ما برای قبول تمدن غرب آمادگی نداشته است.» ساختار سنتی اجتماع ما مبتنی بر دین است و ساختار اجتماعی غرب نیز سه چهار قرن طول کشید تا بر «شریعت علمی جدید» استوار گشت و این دو متوجه غایات واحدی نیستند. غالب انسانهای جهان دیگر دهها سال است که احکام عملی حیات خویش را نه از دین که از علوم جدید و تکنولوژی اخذ می‌کنند. پژوهشهای علمی مختلفی که در همه زمینها انجام شده است دستورالعمل‌هایی هستند که به انسان جدید می‌آموزند که چه باید بکند و چه نباید بکند؛ به او می‌آموزند که چگونه بخورد، بخوابد و بیدار شود؛ با چه کسانی دوست شود و از چه کسانی برهیز کند و... حال آنکه انسان دینی و مسلکی همه این دستورالعمل‌ها یا احکام عملی را از دین خود اخذ می‌کند. خود مک‌لوهان نیز به همین مطلب اشاره کرده است^{۱۵}: «... ما «عقل» را با «سواد» و «عقل مسلکی» را با «تکنولوژی» خلط کرده‌ایم و به این جهت در عصر برق، به نظر غربیان طرفدار سنن، انسان غیر عقلانی جلوه

می‌کند.»

وضع کنونی عموم اقوامی که آنان را «جهان سوم» می‌نامند در برابر تمدن غرب، وضع کودکی است که «شیفتگی» اش در برابر اسباب‌بازی‌های رنگارنگ، چشم او را بر «خبر و صلاحش» بسته است. آنها محصولات تمدن غرب را، اتومبیل و یخچال و فریزر، رادیو و تلویزیون و سینما... و حتی کامپیوتر را به جوامع خویش وارد کرده‌اند و حالا می‌خواهند جامعه‌ای بسازند که این وسایل با آن هماهنگ باشد.

دوستی با پیلانان یا مکن

یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل

استفاده از این ابزار خواه ناخواه فرهنگ خاصی را می‌خواهد که بدان «فرهنگ صنعتی» می‌گویند و تنظیم حیات بر مبنای استفاده از این ابزار ملازم با «احکام عملی خاص یا اخلاقی صنعتی» است که «نظم تشریحی ملازم با دین و دیداری» را نفی می‌کند.

●

چه باید کرد؟ اگر چه جواب این سؤال موضوع مقاله چهارم از مجموعه این مقالات است، اما از آنجا که به هرتقدیر این سؤال نباید جواب نیاافته رها شود، لازم است که جواب را در اینجا مختصراً مورد اشاره قرار دهیم:

شان انسان والاتر از آن است که به اسباب و وسایل تعلق پیدا کند. و رشد انسان در مسیر تعالی به سوی حق در معارج نهایی به قطع تعلق نسبت به اشیاء و یاس از اسباب منتهی خواهد شد. پیشنهاد ما آن نیست که ابزار تکنولوژیک را به دور بیندازیم؛ آنچه که ما باید خود را از آن درامان داریم «مرعوب و مفتون شدن در برابر تکنولوژی» است و تنها در این حالت است که می‌توان «بدون وابستگی» از علوم رسمی و محصولات تکنولوژیکی آن در خدمت غایات مقدس دینی سود جست. مارشال مک‌لوهان نیز به زبانی دیگر همین راه را توصیه می‌کند:

«تکسویل^{۱۶} در آثار قبلی خود درباره انقلاب فرانسه توضیح داده بود که «کلام چاپ شده» که موجب اشباع فرهنگی در قرن هیجدهم گردید- ملت فرانسه را «همکن» ساخت. فرانسویها، خواه اهل شمال و خواه اهل جنوب، از یک قوم بودند و تفاوتی با هم نداشتند. اصول اتحاد شکل و استمرار چاپ بر پیچیدگیهای جامعه فئودالی و شفاهی قدیم پوششی افکند. انقلاب فرانسه وسیله باسوادان و حقوقدانان تحقق یافت. از سوی دیگر در انگلستان، قدرت سنن شفاهی قدیم در حقوق مدنی آن چنان بود و نظام قرون وسطایی مجلس به قدری آن را تقویت می‌کرد که هیچ‌گونه اتحاد شکل یا استمرار فرهنگ تازه چاپ نمی‌توانست کاملاً مستقر شود. نتیجه این بود که انقلابی به شیوه انقلاب فرانسه که می‌توانست مهم‌ترین رویداد ممکن در تاریخ انگلستان باشد مرکز به وقوع نپیوست.»

این مثالی است از عکس‌العمل دو قوم با

فرهنگهای مختلف در برابر تکنولوژی چاپ. در ادامه همین مثال است که مارشال مک‌لوهان توصیه نهایی خود را عنوان می‌دارد:

«تکسویل یک اشرافی با سواد بود که این قدرت را داشت که در برابر ارزشها و فرضیات فن چاپ بی‌طرف باشد. به این جهت است که تنها او «دستور زبان چاپ» را درک می‌کرد و تنها در این حال است یعنی در حال دور ایستادن از هر ساخت^{۱۷} یا وسیله- که می‌توان اصول و نقاط قوت آنها را تشخیص داد. به جهت آنکه هروسيله این قدرت را دارد که فرضیه خود را بر اشخاص ناوارد حمل کند. پیش‌بینی و قدرت تسلط در «قدرت اجتناب از خلسه نارسیسی» امکان‌پذیر است.»

آنچه را که ما «تعلق ناشی از خودبینی به وسایل» می‌نامیم مک‌لوهان «خلسه نارسیسی» نامیده است و این عنوان بسیار مناسبی است چرا که «نارسیس» نیز با غرقه شدن در خودبینی است که از وضع خود نسبت به جهان غافل می‌گردد.

پاورقیها:

۱. Marshal Mc. Luhan «پیام، وسیله است.» نشریه «فرهنگ و زندگی»، شماره هشت، صفحه ۶۲.
۲. درباره اوقات فراغت در مقاله دوم سخن خواهیم گفت.
۳. در مقالات قبل راجع به این مطلب در حد کفایت سخن گفته‌ایم.
۴. Leonard Doob
۵. Subliminal Charge
۶. G.B. Sansom
۷. به تفاوت‌های تلویزیون و سینما در مقاله چهارم بیشتر خواهیم پرداخت.
۸. در این که «ضمیر نابخود» چیست و این اصطلاحات تا کجا می‌توانند راهی به معارف ما در باب علم النفس باز کنند، سخن اگرچه بسیار است اما این مقاله فرصت قبول آن را ندارد.
۹. Godfrey Reggio
۱۰. بگذریم از اینکه بشر با پیدایش اتوماسیون نتوانسته از شر «کار» خلاص شود بلکه بالعکس همه کار و زندگی‌اش وقف گسترش اتوماسیون گشته و این دور باطلی است که تمدن غربی بدان گرفتار آمده است.
۱۱. «فرهنگ و زندگی»، شماره هشت.
۱۲. David Sarnoff
۱۳. «فرهنگ و زندگی»، شماره هشت.
۱۴. E.G. Liebling
۱۵. «فرهنگ و زندگی»، شماره هشت.
۱۶. Alexis de Tocqueville
۱۷. Structure